باسمه تعالی[[1]](#footnote-1)

**سؤال**: بسم الله الرّحمن الرّحیم

با سلام. به من اجازه بدهید به عنوان کسی که سؤالات زیادی دارد، بدون رودربایستی بتوانم سؤالاتم را در رابطه با این‌که چرا انقلاب کردید بپرسم، از آن جهت که هنوز برای بنده روشن نشده چرا نسل شما انقلاب کرد؟ بنده در آن دوره یک نوجوان مذهبی بودم و کسی با ما کاری نداشت، حجاب داشتیم و هفته‌ای یک روز روضه هفتگی می‌گرفتیم، پدرم در دهه عاشورا هیئت داشتند، همه چیزمان رو به راه بود. مسجد می‌رفتیم و کسی مانع مسجد و عبادات ما نبود، نمی‌فهمم چرا انقلاب کردید و اساساً چطور این انقلاب شروع شد؟

آقای محسن کاظمی در کتاب «احمد احمد» از قول آقای احمدِ احمد می‌گویند: ساواک جایی نداشته تا آن نوجوانان را یعنی امثال آقای احمد احمد زندان کند، مجبور شدند چند مدتی آن‌ها را در یک انباری نگه دارند و این در حالی است که گویا خانواده بسیاری از جوانان انقلابی موافق کارهای‌شان نبودند. آقای احمد احمد در کتاب خاطرات خود می‌گوید پلیس که آمد برای بردن من، پدرم گفتند او را ببرید آدمش کنید! یعنی تا این اندازه خانواده‌ها همراه نبودند. با توجه به این امر چرا انقلاب کردید؟

استاد: بسم الله الرّحمن الرّحیم

به نظر بنده خوب است برای رسیدن به جوابِ سؤال خود از این زاویه به موضوع نگاه کنید که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چه می‌دیدند که متوجه شدند آن دینداری که به گفته شما در زندگی‌ها جاری بود، امکان بقاء نخواهد داشت و ایشان بین دو امر باید تصمیم می‌گرفتند، یا مثل بقیه مراجع به همان دینداری که مردم مشغول بودند راضی باشند و رژیم شاهنشاهی هم هر کاری می‌خواهد بکند و یا با توجه به شرایط جدیدی که در حال وقوع است، نسبت به آنچه می‌گذرد حساس باشند. شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که حضرت امام متوجه شدند حتی همان دینداری هم که بعضی‌ها به آن دلخوش بودند، ماندگار نیست، مگر در حدّ یک نوع دینداریِ فردی و این‌که جهان مدرن مناسبات اجتماعی ما را با همان مبانی اومانیستی و سکولاریته‌اش مدیریت کند، به همان صورتی که فرهنگ مدرن جایگاه کلیسا را تعیین کرد و البته در این صورت دیگر این‌طور نیست که دین الهی تکلیف ما را در امورات فردی و اجتماعی تعیین کند، بلکه برعکس، این سیاست است که تکلیف دین را مشخص می‌کند که کجا باشد و کجا نباشد. اگر نظرات جان‌لاک را در این رابطه دنبال کنید، ایشان می‌گوید ما می‌توانیم دین را تقویت کنیم و به بشرِ امروز در دینداری کمک کنیم ولی مشروط بر آن‌که مبانی عقل مدرن را بپذیرد. جان لاک اولین فیلسوف تاریخ مدرن است و امثال آقای مهندس مهدی بازرگان تحت تأثیر افکار جان‌لاک پذیرفته‌اند که دین نباید در همه امور، به‌خصوص در امور اجتماعی حاضر باشد، در عین آن‌که آن‌ها انسان‌های متدینی بودند، منتها دین را در محدوده عبادات فردی و برای آبادانی آخرت می‌خواستند و در همین رابطه پذیرفته بودند: «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» زیرا از نظر آن‌ها حکومت، از آنِ عقل مدرن است و شاه هم این اواخر تا حدّی کوتاه آمد و گفت: «صدای انقلاب شما را شنیدم». به این معنا که پذیرفت مانع دینداری مردم نشود و بی‌بندو باری را هم تا حدّی کنترل کند. ولی حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با نظر به جهان مدرن و حضور عقل سکولار در مناسبات زندگیِ انسانی، نظر به «ولایت الهی» داشتند، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّور»(بقره/257) خداوند است که بر مؤمنین ولایت دارد و در راستای پذیرفتن ولایت الهی، خداوند مؤمنین را از ظلمات خارج می‌کند، به سوی نور.[[2]](#footnote-2)

پس بحث در تقابل دو نوع ولایت بود، ولایت طاغوت به هر شکلی که باشد و ولایت خداوند و حضرت امام خمینی متذکر شدند که اسلام را نباید در امور فردی محدود کرد و اسلام این نیست. اسلام نیامده است تا ما جهان سیاست‌مان را از دیانت‌مان جدا کنیم و بر آن جمله مشهور تأکید کردند که: «والله همه اسلام سیاست است».

با توجه به نکات فوق، بحث را باید ابتدا به این‌جا ببریم که به قول آقای میشل‌فوکو انسانِ جدیدی از قرن 18 میلادی متولد شده است و باید بدانیم این انسان بیش از آن‌که هویت خود را در فردبودنِ خود دنبال کند، خود را در اجتماعی‌بودن دنبال می‌کند، امری که کانت و هگل به خوبی متوجه آن شدند. این‌جا است که ما مجبور هستیم فکر کنیم، حال که معنای انسان تغییر کرده، این انسان باید شخصیت اجتماعی خود را در هویتی دینی دنبال کند یا در هویتی سکولار؟

در قرون وسطی تصوری که انسان از خود داشت، بیشتر تصور فردی بود و نه اجتماعی و اساساً اجتماع به معنای امروزینِ آن شکل نگرفته بود تا نسبت به آن حساسیتی در میان باشد مبنی بر این‌که مناسبات آن اجتماع باید بر اساس آموزه‌های دینی باشد و یا غیر دینی. ولی با شکل‌گیری اجتماع به معنای امروزین آن این حساسیت شکل گرفت و در غرب موضوعِ جدایی سیاست از دیانت مطرح شد و کلیسای کاتولیکی آن را پذیرفت، در حالی‌که در کشور ما هنوز به آن صورت جامعه و اجتماع شکل نگرفته بود مگر در شهرهای بزرگ، آن‌هم به صورتی محدود. هرچند خواه‌ ناخواه آن نوع تلقی از انسان و از اجتماع در حال شکل‌گیری بود. ولی محافل مذهبیِ ما بر عکسِ حضرت امام، چندان متوجه این امر نبودند و متأسفانه هنوز هم بعضاً متوجه نیستند، تاریخی شروع شده که انسان‌ها در این تاریخ معنای جدیدی از خود را دنبال می‌کنند، به طوری‌که عموماً «بودنِ» خود را مقدم بر دانش و باورهای خود می‌دانند. قبلاً دانش انسان و باورش بر بودن‌اش مقدّم بود. قبلاً شما اگر مؤمن بودید و به خدا و به معاد باور داشتید، خودتان همان باورهای‌تان بودید. ولی انسان جدید نظر به «بودنِ» خود دارد و اگر دین بتواند بودن او را متعالی کند با دین همراهی می‌کند و اگر در بودنِ خود راضی به آن نوع دینداری که به او پیشنهاد می‌شود، نگردد امکان ندارد با آن دین همراهی کند.

 حیرت بنده از آن است که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چگونه با آن بصیرت بی‌نظیرِ خود در آن زمان به آن صورت متوجه شدند مسئله بزرگ‌تر از آن است که «شاه تنها باید سلطنت کند و نه حکومت» و امکان ندارد آن دینداری که به ابعاد اجتماعی و سیاسی انسان نظر ندارد، ادامه پیدا کند و با جمله مشهوری که می‌فرمایند: «والله همه دین سیاست است»، روشن کردند نظر به ابعاد اجتماعی انسان دارند یعنی «دین» امری است وسیع‌تر از باورهای فردی انسان. حتماً در جریان هستید که پس از سخنرانی مشهور حضرت امام و اعتراض به کشتاری که کماندوهای شاه در مدرسه فیضیه راه انداختند، ایشان را در شب 15 خرداد سال 42 گرفتند و زندانی کردند و پس از اعتراضِ علما، در 11 مرداد همان سال امام را به خانه خصوصیِ ساواک منتقل کردند. در 12 مرداد روزنامه‌ها نوشتند: « چون بين مقامات انتظامي و آقايان، خميني و قمي و محلاتي تفاهمي حاصل شد كه در امور سياسي مداخله نكنند، آقايان به منازل خصوصي منتقل شدند». انتقال امام به منزل آقاي روغني كه از تجار محترم بازار بود از یک طرف و سكوت طولاني امام در زندانِ به اصطلاح خصوصي، يعني منزل آقاي روغني از طرف دیگر باعث شد تا به شاه گزارش دهند «آقاي خميني خود را باخته».

 در 16 فروردينِ همان سال آقای حسنعلی منصور نخست وزیر وقت گفت: «ما معتقديم ملت و دولتِ مسلمان و دين اسلام يكي از مترقي‌ترين و برجسته‌ترين اديان جهان مي‌باشد. مقام روحانيت براي ما ارزش دارد. اينجانب مأموريت دارم كه عطوفت خاص شاهنشاه را به مقامات روحاني ابلاغ نمايم». در 17 فروردين: وزير كشور با امام ملاقات كرد و گفت: شما آزاديد. امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمودند: «اگر بناست شما به كارهاي سابق ادامه دهيد و با مردم رفتار سابق را داشته باشيد، بودن من در اين‌جا اصلح است». سرهنگ مولوي گفت:« به درجه‌ام قسم كه ديگر آن حرف‌ها نيست». در 18 فروردين، ساعت ده شب امام به قم رسيدند، چند تن از دانش‌آموزان كه در خيابان مشغول درس حاضر كردن بودند، امام را شناختند و از عمق جان فريادي كشيدند و خود را روي دست‌هاي امام انداختند. با اين‌كه ساواك تلاش داشت مسأله بي‌سروصدا خاتمه بيابد ولی سريعاً مردم در منزل امام جمع شدند و شعار و صلوات براي سلامتي آيت اللّه ‌العظمي امام خميني بالا رفت و مردم تا يك ساعت بعد از نيمه شب با امام ملاقات داشتند. روزنامه اطلاعات نوشت: « اتحاد مقدس به خاطر هدفي مقدس، چقدر جاي خوشوقتي است كه جامعه روحانيت نيز اكنون با همه مردم همگام در اجراي برنامه‌هاي انقلاب شاه و مردم شده است».

 چند روز بعد حضرت امام براي هزاران نفر از دانشجويان دانشگاه تهران كه با حلقه گلي به حضور امام آمده بودند، فرمودند:

«از زنداني بودن چند نفر افسرده نباشيد... هدف، بزرگ‌تر از آزادشدن عده‌ای است. هدف، اسلام است، استقلال مملكت است، طرد عُمّال اسرائيل است... دو هواپيمايي كه قرار بود حجاج را امسال به مكه ببرند مال اسرائيل بود، بعد دولت عربستان سعودی به این عمل اعتراض كرد و ناچار شدند از اين عمل خودداري كنند. بايد صف‌ها را فشرده كنيد. آقايان! سعي كنيد در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببريد... اگر علاقه به استقلال ايران داريد، وحدت مذهبي داشته باشيد. بعد از اين‌كه دستگاه دید نمی‌تواند مرا نگهدارند، آزاد كردند و خواستند مرا در نظر مردم خوار كنند. در روزنامه‌ها نوشتند« با روحانيت تفاهم شده، روحانيون با انقلاب سفيد شاه و ملّت موافق هستند! كدام انقلاب؟ كدام ملت؟ اين انقلاب- منظور انقلاب به اصطلاح، انقلاب سفید شاه است- مربوط به روحانيت و مردم است؟! ... گفتند: روحانيت در سياست مداخله نخواهد كرد… والله اسلام تمامش سياست است... مردم فقيرند و اينها براي استقبال از اربابان خود از هلند گل مي‌آورند، اجاره هواپيما كه از هلند گل می‌آورد 300 هزار تومان است».(21 فروردین سال 1343)(صحیفه امام، جلد 1، ص 269- 267)

این‌که چرا اسلام همه‌اش سیاست است، امری نبود که در آن زمانه حتی توسط نخبگان دانشگاه و یا حوزه درک شود، این به بصیرت تاریخی خاص حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مربوط بود و تا این مطلب را نسل شما و نسل‌های بعدی درست احساس نکنند، همچنان سؤالی که شما فرمودید بی‌جواب خواهد ماند، به همان صورتی که آقای مهندس بازرگان در آخرین کتاب خود به این نتیجه می‌رسند که اسلام مربوط به آبادانی آخرت است و امور دنیا را باید خود انسان‌ها با عقل خود اداره کنند، که منظورشان همان عقل غربی است. به نظر بنده حضرت امام متوجه دو نکته شدند که منجر به انقلاب شد. یکی این‌که متوجه هویت بشر جدید شدند و در همین رابطه می‌فرمایند:

«ملت اسلام دیگر بیدار شد؛ دیگر نمی نشیند؛ اگر من هم برگردم ملت اسلام برنمی گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی‌کند.»(صحيفه امام، ج‏1، ص: 303)

دوم این‌که ایشان متوجه شدند این انسان، یعنی بشر جدید بر سر دو راهی خاصی قرار دارد، یا باید بی‌دینی و سکولاریته را در امور اجتماعی بپذیرد و یا اگر خواست دیندار باشد و بر عهد اسلامی خود در همه ابعاد حاضر باشد، باید دینداری‌اش تا شئون اجتماعی‌اش گسترش یابد و ولایت الهی را در همه ابعاد وجودی‌اش حاکم کند، زیرا در آن شرایط، دیگر دینداریِ فردی جواب نمی‌دهد و ما را گرفتار نوعی سکولاریته می‌کند و دیر یا زود کار انسان به نیهیلیسم و پوچی و احساس بیگانگی نسبت به خودش می‌کشد که در جای خود بحث شده است.

سخن ما با امثال جنابعالی و نسل جدید این است که در شرایط حاضر بحث در دو نوع دینداری نیست، بحث در دینداری و یا عدم دینداری است و نباید خود را فریب دهیم و گمان کنیم که می‌توان در امور فردی، دیندار بود و در امور اجتماعی، سکولار. خداوند ابداً چنین دینی را نازل نکرده و کافی است به قرآن رجوع کنید و متوجه علت سقوط ملت‌ها در طول تاریخ بشویم که چگونه ریشه همه ناکامی‌های ملت‌ها را پشت‌کردن به آموزه‌های انبیای الهی می‌داند، آموزه‌هایی که بنا بود در بنیاد جامعه آن‌ها جاری شود.

با توجه به آنچه عرض شد به بشر آخرالزمانی فکر کنید که به «بودن» خود نظر دارد و خود را طوری تعریف کرده و طوری خود را احساس می‌کند که با حضور در اجتماعْ خودش، خودش است. حال یا آن اجتماع با ملاک‌های سکولار، اجتماع است و یا با ملاک‌های دینی. طبیعی است که این انسان برای برپانگاه‌داشتن اجتماع، هر چند آن اجتماع با ملاک‌های سکولار اداره شود، نهایت تلاش خود را می‌کند، زیرا معنای خود را در بر پا بودن آن اجتماع می‌داند. مشکل وقتی برایش به‌وجود می‌آید که می‌یابد در اجتماع سکولارزده با همه تلاش‌هایش جواب اصلی و اصیلی نسبت به خود نیافته و این‌جا است که گفته می‌شود انسان در جهان غربی گرفتار نوعی نیهیلیسم و نیست‌انگاری شده. این انسان با این‌که تلاش‌های زیادی در إزای نسبتی که می‌خواست با خودش داشته باشد انجام داد ولی بدون خودی که در اُنس با حضرت حق باشد، از این جهت روشن می‌شود راه نجات از پوچی برای این انسان تأکیدِ بیشتر بر عبادات فردی نیست، بلکه باید در کنار الهیات فردی به الهیات اجتماعی نیز نظر کرد، زیرا با انسانی روبه‌رو هستیم که اولاً: هویت خود را در تقدّمِ بودنش نسبت به هر امری دنبال می‌کند. ثانیاً: به دنبال آن است تا این بودن را در اجتماع و حیات اجتماعی جستجو کند و این‌جا است که متوجه می‌شویم چرا حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» وارد سیاست به معنی جدید آن می‌شوند، زیرا باید جواب این انسان را در حیات اجتماعی‌اش از طریق دین و آموزه‌های دینی بدهیم تا در عین نظر به بودن خود، آن بودن را در حیات اجتماعی ولی در عین قدسی‌بودن بیابد و خود را ذیل «ولایت الهی» دنبال کند.

حتماً در جریان هستید که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در همان دوران طلبگی در مجلس‌های اولیه که با انقلاب مشروطه شکل گرفت، حاضر بودند و در رابطه با ارتباطی که با مرحوم مدرس داشته‌اند می‌فرمایند:

«مرحوم مدرس«رحمت‌الله‌علیه» خوب، من ایشان را هم دیده بودم. این هم یکی از‎‎‎‎‏ اشخاصی بود که در مقابل ظلم ایستاد؛ در مقابل ظلم آن مرد سیاهکوهی، آن رضاخان‏‎‎‎‎ ‎‎‎‎‏ قلدر ایستاد و در مجلس بود ... ایشان را به عنوان طراز اولِ علما فرستادند به تهران و ایشان با گاری آمد تهران. از قراری که آدم موثقی نقل می‌کرد، ایشان یک گاری آن‌جا ‏‎‎‎‏ خریده بود و اسبش را گاهی خودش می‌راند، تا آمد به تهران. آن‌جا هم یک خانه‎ ‎مختصری اجاره کرد و من منزل ایشان مکرر رفتم؛ خدمت ایشان«رضوان‌الله علیه» مکرر رسیدم. ‏‏(صحیفه امام؛ ج3، ص244 )‏

در آخرین جلسه‌ای که حضرت امام با مرحوم مدرس دارند و مرحوم مدرس متوجه نظرات امام می‌شوند، در حین خداحافظی که با بدرقه مرحوم مدرس انجام می‌شود، مرحوم مدرس می‌فرمایند:

 «حاج آقا روح الله! شما، اگر زحمتی نیست، یا هست و قبول زحمت می‌کنید، بیشتر به دیدن ما بیایید، بیایید و با ما گفت‌وگو کنید. البته بنده بیشتر مایلم که در خلوت تشریف بیاورید تا دو به دو در باب مسائل مملکت و مشکلات جاری حرف بزنیم، و بعد، نظرات و خواسته‌های مرا به گوش طلاب جوان حوزه برسانید.(«سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد» نوشته مرحوم نادر ابراهیمی)

حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و رهبر انقلاب«حفظه‌الله» به خوبی نشان دادند نسبت به تاریخ تجدد اندیشیده‌اند. به عنوان نمونه، برادر آقای جلال آل‌احمد می‌گوید خدمت امام خمینی رسیدم و دیدم کتاب «غرب‌زدگی» از جلال آل احمد در کنارشان است. حضرت امام با به صحنه‌آمدن رضا خان، دوران غرب‌زدگی آن زمان را با گوشت و پوست خود احساس کردند و به خوبی متوجه شدند تاریخ تجدد یعنی چه و بشر جدید به دنبال چه نوع بودنی هست. امری که شما در شخصیت رهبر معظم انقلاب هم متوجه هستید که چگونه بنا دارند در جهان حاضر باشند و جهان تجدد را بشناسند.[[3]](#footnote-3)

یکی از کسانی که به خوبی می‌فهمد در تاریخ جدید انسانِ جدیدی متولد شده، آقای میشل فوکو است و از آن جمله هگل است که در راستای فهم جامعه جدیدی که پیش آمده، به خوبی متوجه می‌شود این انسان فقط با عشق می‌تواند خود را در این تاریخ ادامه دهد و بحث انسانیت را با نظر به حضرت مسیح«علیه‌السلام» به میان می‌آورد، هرچند نتوانست جامعه اروپایی را به آنچه مایل بود سوق دهد و عملاً با وقوع دو جنگ جهانی معلوم شد باید به امری بسی قدسی‌تر نظر کرد که البته با حضورِ آموزه‌های دینی با رویکردِ قرارگرفتن ذیل «ولایت الهی» ممکن است. اخیراً در همین رابطه عرایضی تحت عنوان «نبیّ و محبّت، ربوبیت و عبودیت» شد[[4]](#footnote-4) مبنی بر این‌که اگر در دین اسلام محبّت غالب نباشد نمی‌توانیم از طریق اسلام جوابِ طلب و تقاضای بشر امروز را بدهیم در حالی‌که می‌دانیم آموزه‌های حضرت محمد«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» و ائمه«علیهم‌السلام» از آنِ همه بشریت در طول تاریخ است و می‌تواند جوابگوی تقاضای بشر جدید هم باشد، مشروط بر آن‌که آن دین را درست معرفی کنیم. در کتاب «سوره فتح و آینده روشن مجاهدان سالک» عرایضی در رابطه با آیه «رُحَماءُ بَيْنَهُم‏»(فتح/29) شد مبنی بر آن‌که چگونه اسلام می‌تواند آینده بشر این دوران را روشن و سعادتمندانه گرداند، آن هم با محبّتی که نسبت به انسان‌ها در بین انسان‌ها شکل می‌دهد.

باید به این سؤال فکر کنیم که آیا پوچیِ جهان مدرن، بشر جدید را قانع می‌کند تا حضور در آن جهان را ادامه دهد و یا آماده جهان دیگری است، جهانی که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متوجه آن شدند؟ عده‌ای به این نتیجه رسیده‌اند که از آن پوچی گریزی نیست پس باید آن را تحمل کرد و عده‌ای یعنی سنت‌گراها مانند آقای سید حسین نصر معتقدند آری چاره‌ای از آن پوچی‌ها نیست ولی می‌توان با نظر به سنت و امور قدسی زهر حضور در جهان مدرن را کم کرد و عبادات این افراد عموماً در راستای تحمل پوچی‌هایی است که جهان مدرن بر آن‌ها تحمیل کرده است. ممکن است آدم با این دینداری جهنم نرود ولی این آن دینی که این آقایان پذیرفته اند، دینی نیست که انسان هم‌اکنون احساس کند در خودش به امری رسیده که در طلب آن بود و بدون فریب به خود بتواند با بودن امروزین خود با خودش کنار بیاید. حضرت امام خمینی متوجه شدند راه سومی هست که اولاً: می‌توان در جهان مدرن حاضر بود و حضور اجتماعی بشر جدید را درک کرد. ثانیاً: برای جوابگویی او به خودش باید احساس کند در حضور اجتماعی خود با امر قدسی می‌تواند مأنوس باشد و این در صورتی ممکن است که خود را در امور اجتماعی، تحت عنوان «ولایت فقیه»، ذیل «ولایت الهی» قرار دهد، یعنی ولایت کسی که توان کشف حکم خداوند را در راستای طلب ابعاد گوناگون انسان داشته باشد و از این جهت با مواجهه با جهان مدرن، تاریخ دیگری به ظهور آمد و شما با حضور در این تاریخ، احساس بهترین حضور از خود را در خود می‌یابید، به همان معنای حیات دینی و شور انسانی و ما عظمت حضرت امام خمینی را این‌جاها می‌بینیم.

در مورد حضور در تاریخ امروز جهانی که در آن به‌سر می‌بریم، رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله‌تعالی» با نگاه فوق‌العاده‌ خود در همین رابطه در صحبتی که با اعضای مجلس خبرگان در 19 اسفند 1400 داشتند فرمودند:

 «همان‌طور که امروزه نمی‌توان با سلاح‌های قدیمی جنگید، در جهاد تبیین هم همین ‌جور است؛ با شیوه‌های قدیمی [نمی‌شود کار کرد]... از لحاظ ابزارهای گوناگون بایستی بِه‌روز حرکت کرد... در این‌جا بایستی نوآوری صورت بگیرد، بایستی سخن نو گفته بشود و شیوه‌ نو در بیان ذکر بشود. و به نظر من امروز آن چیزی که می‌تواند به بهترین وجهی به صورت یک سلاح مؤثّری عمل کند، تبیین مفاهیم عالی اسلامی است در زمینه‌های مختلف. ما در زمینه‌ی مسائل معرفتی، مسائل معارفی، حرف‌های نگفته زیاد داریم؛ حرف‌های قابل گفتنی که برای دنیا جذّاب و شیرین است، زیاد داریم.»

عرض بنده این است که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خیلی زود متوجه شدند باید بشر جدید را مدّ نظر قرار داد، بشری که نظر به بودن خود دارد، به همان معنایی که دکارت متوجه چنین حضوری برای بشر جدید شد و در رابطه با بودن و یا «هست»، آن جمله مشهور خود را به میان آورد که: «من شک می‌کنم پس هستم». دکارت واسطه بین قرون وسطی و جهان جدید است، یعنی شرایطی که انسان به دنبال آن است تا در خود به دنبال خود بگردد و بودن خود را مدّ نظر آورد و درست در همان زمان است که جناب صدرالمتألّهین موضوع «اصالت وجود» را مدّ نظرها آورد تا در راستای اصالت وجود، انسان به وجودِ خود نظر کند و بودن بیکرانه خود را در عین اتصال به هستی مطلق بیابد. زیرا اساتید ملاصدرا مثل شیخ‌بهائی و میرفندرسکی در دربار شاه عباس رفت و آمد داشتند و با سفیران کشورهای غربی که بحث‌های دکارت را به میان می‌‌آوردند مرتبط بودند و دکارت با بحث «من شک می‌کنم، پس هستم»، موضوع «بودن» انسان را به میان آورده بود، جناب صدرالمتألّهین در همان تاریخ و گویا با مواجهه با نگاه دکارت، بحث «اصالت وجود» را که امر عمیق‌تری است به میان آورد و حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به خوبی متوجه شدند با حکمت صدرایی می‌توان در تاریخ جدید حاضر شد، بدون آن‌که بخواهیم تحت تأثیر فرهنگ غربی از وجوه قدسی انسان‌ها غفلت کنیم و رهبر معظم انقلاب در همین رابطه می‌فرمایند: «فلسفه در اسلوب و محتواي صدرايي، جاي خالي خويش را در انديشه‌ انسان اين روزگار مي‌جويد و سرانجام خواهد يافت».[[5]](#footnote-5) و در همین تاریخی که صدرا بحث «اصالت وجود» را به میان آورده، ملاحظه می کنید هایدگر نیز از جهتی دیگر موضوع «وجود» را دنبال می‌کند[[6]](#footnote-6) و به نظر بنده اگر امروز می‌خواهیم در این تاریخ حاضر شویم باید در فضایی حاضر باشیم که هایدگر و گادامر و امام خمینی و حاج قاسم سلیمانی و مقام معظم رهبری و انقلاب اسلامی حاضرند، تا بتوانیم از نیهیلیسم دوران عبور کنیم و با مواجهه و درک نیهیلیسم می‌یابیم چه اندازه آن فضایی که عرض شد می‌تواند نقش‌آفرین باشد.

در بحث «پانزده نکته در جایگاه تاریخی عقل تکنیکی» عرض شد انقلاب اسلامی یک انقلاب مدرن است، از آن جهت که در مواجهه با جهان مدرن بنا دارد ابعاد قدسی بشر را در امور فردی و در امور اجتماعی متذکر شود، زیرا بشر جدید را مورد خطاب قرار می‌دهد که جهان‌اش اجتماع او است و نه امور فردی‌اش. ملاصدرا در مواجهه با سخن دکارت، با طرح این نکته که هویت انسان، هویتی است تعلّقی و عین‌الربط به هستی مطلق است، خیلی زود متذکر شد برای بشر جدید نوع دیگری از معنا پیش آمده و باید با نظر به چنین حضوری که برای خود معنا کرده، ما او را بیابیم و آموزه‌های دینی را با وجهی عمیق‌تر با چنین انسانی در میان بگذاریم، تا به معارف آخرالزمانی خود که توان مقابله با ظلمات آخرالزمان را دارد، در جهان حاضر شود.

 حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» هویت بشر جدید را به‌خوبی درک کردند و برای عبور از هویتی که فرهنگ غربی مقابل بشر قرار داد که جواب‌گویی ناقصی بود، انقلاب اسلامیِ خود را آرام‌آرام پایه‌ریزی کردند، بر عکس سنت‌گراها، مثل آقای سید حسین نصر که تنها به نقد مدرنیته پرداختند، زیرا با نقادی صرفِ افکارِ مدرنیته نمی‌توان بشر جدید را وارد آن نوع زندگی کرد که جواب همه ابعاد وجودی خود را بگیرد. آقایان به اصطلاح سنت‌گرا متوجه نشدند با نقادی جهان غرب ما از جهان انسان مدرنِ سکولارزده آزاد نمی‌شویم و ابعاد اجتماعی ما به سوی اهداف قدسی‌اش سیر نمی‌کند. به نظر بنده هایدگر این نکته را بهتر متوجه شد و به همین جهت با انتقاد خود از مدرنیته به جهان دیگری نظر دارد که به قول او «جهان کیفی» است ولی اشتباه امثال آقای سید حسین نصر این بود که از هایدگر فاصله گرفتند و به فریتیوف شوان و به آقای هانری کربن نزدیک شدند. آقای کربن ابتدا شاگرد هایدگر بود ولی بعداً از هایدگر فاصله گرفت و به نظرم از این جهت آموزه‌های کربن با همه خوبی‌هایی که دارد، نمی‌تواند راهی مقابل ما بگذارد تا ما در آینده انقلاب اسلامی حاضر شویم، هرچند باید از آموزه‌های او بهره برد و به نظر بنده امروزه هم از جمله متدین‌ترین شخصیت‌های جهان مدرن، همان طرفداران افکار فریتیوف شوان و کربن هستند. با این‌همه تصور بنده آن است که با هایدگر و گادامر بهتر می‌توان به راه امام خمینی و رهبری و پیرو آن به حاج قاسم سلیمانی در تاریخ انقلاب اسلامی حاضر شد. هنر ما این است که از یک طرف افرادی مثل آقای هانری کربن را نفی نکنیم ولی از طرف دیگر به راه گشوده‌تری که پیش روی‌مان گشوده شده، فکر کنیم. همان‌طور که در جزوه «شرح مختصر دستورالعمل آیت الله بهجت«رحمت‌الله‌علیه» به روش سلوکی ایشان اشاره می‌شود و این‌که در بستر انقلاب اسلامی تا کجا می‌توانیم از روش سلوکی ایشان استفاده کرد ولی از طرف دیگر باید به سلوکی فکر کرد که با مدّ نظرقراردادن آینده توحیدی انقلاب اسلامی برایمان پیش می‌آید، امری که مدّ نظر شهدا و اسرا بود و آن ها را در مقابل ما به آینه‌های عرشی تبدیل کرده که با نظر به خاطرات آن‌ها حقیقتاً با عمیق‌ترین صورتِ حقیقت در این دوران روبه‌رو می‌شویم، از آن جهت که می‌یابیم خداوند اراده کرده قلب حضرت امام را به حضوری منوّر کند که بشر امروز به آن نیاز داشت و همان نور را شما در حرکات و سکنات شهدا در موقعی که در قید حیات بودند و در حرکات و سکنات اسرا در زمانی که در اسارت بودند، می‌یافتید، حتی اگر بعضی از اسرا نتوانسته باشند آن را بعد از اسارت حفظ کنند. آیا خود آقای طحانیان آن نوجوان 13 ساله است که در اسارت اش آن طور عمل می‌کند و یک تنه در مقابل همه تشکیلات صدامیان می‌ایستد و نقشه‌های آن‌ها را خنثی می‌کند؟ یا همان روحی است که بر قلب حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» درخشید و این نوجوان 13 ساله آن را منعکس کرد و از او در آن اردوگاه یک خمینی ساخت؟[[7]](#footnote-7) با این نگاه کتاب «سرباز کوچک امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را بخوانید تا روشن شود چرا عرض می‌کنم انقلاب اسلامی جواب ظرفیت گشوده و گسترده این نسل است و در همین رابطه حضرت امام فرمودند: «من بر گردم این ملت برنمی‌گردد». آیا کتاب «حوض خون» را ملاحظه کرده‌اید که چگونه زنان خانه‌دار جهت حضور در تاریخی که با حضرت امام شروع شده به دنبال خودِ گمشده خود هستند؟ در حالی‌که ظاهر قضیه آن است که تلاش می‌کنند ملافه‌ها و لباس‌های مجروحان را شستشو دهند و تمیز کنند، ولی دقت کنید عزمی خاص در این نوع فعالیت‌ها نهفته است که آن‌ها را این‌چنین مصمم کرده و تلاش دارند در این صحنه‌ها با تمام وجود حاضر شوند، بنده همه این صحنه‌ها را آینه حضور خداوند می‌یابم در همان نگاهی که جناب عمّان سامانی به کربلا می‌نگرد و می‌گوید:

هست از هر مذهبی آگاهیم اللّه اللّه من حسین اللهیم

بنده‌ کس نیستم تا زنده‌ام او خدای من، من او را بنده‌ام

نی شناسای نبیّ‌ام، نی ولیّ من حسینی می‌شناسم بن علی

و یا در جای دیگر در آینه کربلا انوار خداوند را در جمال حضرت زینب می‌یابد و می‌گوید:

باز دل بر عقل می‌گیرد عنان اهل دل را آتش اندر جان زنان

اندرین مطلب، عنان از من گرفت من ازو گوش، او زبان از من گرفت

سرخوش از صهبای آگاهی شدم دیگر این‌جا زینب اللّهی شدم

همتی باید، قدم در راه زن صاحب آن، خواه مرد و خواه زن

غیرتی باید بمقصد ره نورد خانه پرداز جهان، چه زن، چه مرد

شرط راه آمد، نمودن قطع راه بر سر رهرو چه مِعجر چه کلاه

و در همین رابطه باز خداوند بر قلب حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و جوانان انقلابی تجلی کرد و آن جوانان متوجه حضور آن‌چنانی در نزد خود شدند و با دنبال‌کردن آن حضور دست به چنین انقلابی زدند، در حالی‌که در آن زمانه به جهت تبلیغات فرهنگ مدرنیته قلب‌ها به شدت‌ در جای دیگر بود. اصلاً معلوم نبود برای این جوانان چه پیش آمده است که به‌کلّی دگرگون شده بودند آن هم با جسارت‌های انقلابی فوق‌العاده، آن‌ها دیگر خودشان نبودند. خداوند اراده کرده بود از طریق آن‌ جوانان جواب بشر جدید را به بهترین شکل از طریق انقلاب اسلامی بدهد. حضرت امام خمینی با نگاه دقیق خود به منشأ الهیِ انقلاب اسلامی می‌فرمایند:

«اين يك تحولى بود كه بشر نمى‏توانست اين تحول را درست كند. اين تحول الهى بود. يعنى «مقلب القلوب» اين كار را كرد. قلب ها را از آن وحشت بيرون آورد. از آن وحشتى كه از اين رژيم ها همه داشتند. از آن وحشت بيرون آورد؛ و به جاى آن تصميمْ امر شجاعت نشاند، به طورى كه زن ها، بچه‏ها مردها [به خيابانها ريختند] كىْ سابقه داشت كه زن در مبارزه بيايد؛ مقابل توپ و تانك بيايد. اين يك تحول روحى بود كه خداى تبارك و تعالى در اين ملت اين تحول را ايجاد فرمود.»(صحيفه امام، ج‏8، ص: 188)

در جلسات «در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهان بین دو جهان» موضوع بحثِ نظر به حضور پس فردایی انقلاب اسلامی است، یعنی پس فردایی که متصل است به پریروز ما و آن تاریخی است که نه دیروز غرب‌زدگی ما است و نه امروز و فردایی که هنوز از غرب زدگی آزاد نشده‌ایم، به نظر بنده با توجه به نکاتی که رهبر انقلاب در رابطه با دولت سیزدهم یعنی آقای رئیسی می‌فرمایند، دولت ایشان دولتی است جهت نزدیکی به پس‌فردای انقلاب، هرچند هنوز موانع زیادی در پیش دارد. پس فردای انقلاب اسلامی شرایط غلبه وجه قدسی انسان جهانی شده بر وجه سکولار آن است، بدون آن‌که بخواهیم به گذشته برگردیم که جهان ما در آن زمان تنها محدوده شهر و یا روستای ما بود.

عنایت داشته باشید وقتی از انسانِ جهانی‌شده سخن می‌گوییم و حتی تولد این انسان را در غرب می‌دانیم، نظرمان به خرد مدرن است، نه به فرهنگ مدرنیته که مربوط به غرب است و نه به استعمار غربی که مربوط به روح تجاوزگری جریان‌هایی است که در غرب حاکمیت دارند و از عقل مدرن سوء استفاده کردند و می‌کنند. عقل مدرن از آنِ بشر جدید است و مربوط به حضور تاریخی همه انسان‌ها در این زمانه است، تاریخی که در اروپا شروع شد ولی منحصر به اروپائیان نماند و به همین جهت جهان جدید در ما و ما در جهان جدید کم و بیش حاضریم و می‌توانیم به قانونی که مناسب سیاست درست و صنعت و کشاورزی سالم و مفید و مناسب با سوابق تاریخی و فرهنگی ایران شیعه است، فکر کنیم. و در این فضا و در این تاریخ باید متوجه باشیم یقینی‌ترین یقین‌ها، احساسِ بودنی است فاخر و اصیل. احساسی که با گرایش قدسی با حضور در تاریخ، پیش می‌آید و نهایی‌ترین انسان چنین انسانی است، پس اولاً: انسان غربی به جهت روحیه سکولاریته‌اش، نهایی‌ترین انسان نیست. ثانیاً: انسانِ سنتی هم که خود را در این تاریخ حاضر نکرده است، هیچ‌کدام انسان نهایی نیستند و حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» از طریق انقلاب اسلامی خواستند بستر جوابگویی به انسان‌هایی را فراهم کنند که در عین جهانی‌بودن، قدسی باشند، به عنوان انسانِ پس‌فردایی. عرایضی در این رابطه در شرح سوره «اخلاص» شد خوب است به آن نکات رجوع فرمایید.[[8]](#footnote-8) در آن‌جا به این بیت از غزل حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نظر می‌شود که می فرمایند:

در میخانه گشایید به رویم، شب و روز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

این بیت حکایتِ حضور دیگری است در دینداری و با همین حضور در بیت آخر می‌فرمایند:

بگذارید که از بتکده یادی بکنم من‌که با دست بت میکده بیدار شدم

آیا این غزل اشاره‌ای نیست به حضور دیگری که نه تاریخ دیروز است و نه حضور در جهان سکولار؟ و آیا آن مرد الهی با چنین حضوری، انقلاب اسلامی را به میان نیاورد و نتیجه آن شد که جوانان ما با توجه به این حضور، به آن مرد روی آوردند؟ بنده مکرر عرض کرده‌ام: «معجزه حضور تاریخی حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» همان جمله‌ای است که با نظر به آینده خاصی که در مقابل ما می‌باشد مطرح کردند و فرمودند:

«ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدان‌مان فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلّم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت‌ مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند! خوشا به حال آنان که در این قافله نور، جان و سر باختند! خوشا به حال آنهایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند!

خداوندا! این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز، و ما را هم از وصول به آن محروم مکن. خداوندا! کشور ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه‌اند و نیازمند به مشعل شهادت؛ تو خود این چراغ پر فروغ را حافظ و نگهبان باش...»(صحیفه امام خمینی، جلد ۲۱، ص ۹۲)

 هنوز ما متوجه حضوری که باید در این تاریخ داشته باشیم نشده‌ایم، حضوری که به تعبیر حضرت امام در آینده برای عارفانِ دلسوخته پیش می‌آید و حضرت روح الله با روحیه سلوکی خود در آن آینده حاضرند. آیا شهدا آینه بشر آینده‌اند و آینده‌ای را پیش روی ما قرار داده‌اند که با انس با آن‌ها می‌توان در امروزمان در آن قرار گرفت؟ آینده‌ای که هرکس خود را در بودن اصیل و متعالی خود که بودنِ بودن‌ها است، احساس می‌کند. آن وقت است که تازه متوجه می‌شویم دین اسلام چه اندازه آخرالزمانی است و جوابگوی بشر آخرالزمانی می‌باشد.

امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به خوبی فهمیدند دین اسلام در آخرالزمان، بیشتر شکوفا می‌شود و جوابگوی بشری است که می‌خواهد به شدیدترین باورها در بستر حضوری که از خود دارد برسد و نمی‌تواند خود را با باورهای متوسط ادامه دهد، لذا نسبت به باورهای دیروز خود تردید می‌کند تا به آن باور و حضوری که بنیان و اصل همه باورها و حضورها است، برسد. به نظر بنده آن جلسه‌ای که خدمت رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله‌تعالی» بودیم و تأکید داشتند باید با «کلام فاخر» سخن بگویید و مخاطبان خود را هم افراد نخبه قرار بدهید، با توجه به همین امر بود که مردم معمولی خود را با نظر به خبرگان و نخبگانِ جامعه معنا می‌کنند، آن‌ها چشم‌شان به «افراد نخبه» است و خطر آن‌جا است که نخبگان یک جامعه هشیاری و حکمت لازم را نسبت به تاریخی که در آن قرار دارند، نداشته باشند. شاید چون ما نخبگان را با کلام فاخر و اصیل مورد خطاب قرار نداده‌ایم از ما مأیوس شده‌اند.

 کلمات فاخر به جهت اشاراتی که در خود دارند، ظرفیت بیشتری از معنا را در خود دارا می‌باشند، نکاتی که سعی شد در کتاب «گوش‌سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» رعایت شود. در جلساتی که تحت عنوان «پانزده نکته در جایگاه تاریخی عقل تکنیکی» بحث شد، نظر به حضور شاعرانگی در تاریخ به میان آمد و ظرفیت‌هایی که در آن حضور و در آن نوع کلام هست و این‌که قرآن نمونه کاملی از آن نوع حضور و آن نوع از کلام می‌باشد و نمونه آن را می‌توانید در عرایضی که در تفسیر انفسی سوره «مرسلات» و «الحاقه» شد، ملاحظه فرمایید که چگونه قرآن ماورای «عبارات»، با «اشاراتِ» خود به حقایق، عالمی را مقابل انسان می‌گشاید که مأوای عشق و حضور است. در حالی‌که عموماً ما در مباحث کلامی و فلسفی، حضور قدسی را به حضور عقلی تبدیل می‌کنیم و سخن جناب حافظ در این رابطه این است که:

عقل می‌گفت که دل منزل و مأوای من است عشق خندید که یا جای تو، یا جای من است

حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توانستند آن عشق را به جهان ما برگردانند تا امکان زندگی در جهان بی‌روح مدرن فراهم شود و بشریت خود را در جهان گسترده معنویت حاضر نماید وگرنه بشر امروز با حضور در جهان محدود مادی‌شده در فشار قرار می‌گیرد و گرفتار یأس می‌شود، زیرا جواب آنچه باید می‌گرفت را نگرفته است. اگر ملاحظه می‌کنید امثال نیچه و هولدرلین در آخر عمر با آن مشکلات روحی روبه رو شدند، به جهت آن بود که در فرهنگ سکولار غرب به ظرفیت وجودی آن‌ها جواب داده نشد و در نتیجه آن ها نتوانستند وارد عالَمی شوند که جوابگوی ظرفیت وجودی آن‌ها بود و حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متوجه چنین بشری و چنین ظرفیت‌هایی شدند و این‌که چگونه با بازخوانیِ آموزه‌های اسلام می‌توانیم جواب روح‌های بشر جدید را بدهیم و راز رجوع فوق‌العاده مردم، به‌خصوص جوانان به حضرت امام را باید در این نکته جستجو کرد و به همین جهت هم جهان استکباری تلاش کرد صدای حضرت امام به انسان‌های جهان نرسد زیرا در هر جایی که آن صدا رسید تحول ایجاد کرد، در حدّی که بعضی‌ها نام این عصر و روزگار را «عصر خمینی» نامیدند.

**سؤال:** آیا آن زمان که انقلاب شروع شد سایر احزاب هم همین نگاه را به انقلاب داشتند و اگر چنین نگاهی را نداشتند چه عاملی موجب شد تا در کنار امام قرار گیرند؟

**استاد:** چند گروه بودند. گروهی مثل نهضت آزادی به رهبری آقای مهندس بازرگان که در ابتدا جدای از حضرت امام، راه خودشان را می‌رفتند و معتقد بودند «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» و این اواخر به بهانه این که شاه ظلم کرده است و باید برود؛ با حضرت امام همراه شدند. گروهی دیگر مثل آقای هاشمی به دنبال استقلال ایران بودند و به ژاپن اسلامی فکر می‌کردند. عده‌ای هم مانند آیت الله خامنه‌ای با نگاه عمیق‌تری به انقلاب نظر داشتند و خیلی زود فهمیدند امام چیز دیگری می‌گویند. ولی بسیاری از احزاب نهایتاً می‌خواستند یک کشور اسلامی داشته باشند که در آن ظلم نشود. شهید مهدی عراقی در خاطرات خود می‌گوید: مرحوم نوّاب صفوی به ما می‌گفت حاضریم حکومت ما اسلامی باشد و ما با مژه‌های‌مان خیابان‌های شهر را جاروب کنیم. ولی آیا به فکر حضور تمدنی بودند که در مواجهه با جهان غرب باید شکل بگیرد؟ بعید است. شاید به این جهت بود که غرب چهره ضد بشری خود را تا آن زمان به خوبی نشان نداده بود. ولی همین‌که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» حرکت خود را شروع کردند یاران و همراهان مرحوم شهید نواب صفوی در کنار حضرت امام ایستادند و امام را یاری کردند. برعکسِ مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی که راه‌شان به‌کلّی از حرکت امام جدا بود و خوب است که جای هر کدام از این نگاه‌ها و جبهه‌ها روش شود و جایگاه خودی و غیر خودی نسبت به اهداف انقلاب معلوم گردد.

رهبر معظم انقلاب اخیراً در همین رابطه نکته دقیقی را به میان آوردند و فرمودند:

«در باب جهاد تبیین عرض می‌کنیم، این است که بایستی در جهاد تبیین، راه پیشرفت و تعالی مادّی ملّت از بیراهه‌ها و کج‌راهه‌ها جدا بشود؛ یکی از مسائل مهم این است. ما یک روزی سال‌ها پیش در خطبه‌ نماز جمعه گفتیم «خودی‌ها و غیر خودی‌ها»، جنجال شد که «چرا تقسیم می‌کنید به خودی و غیر خودی»، در حالی‌که همان حضراتی که این مسئله را مطرح می‌کردند، بارها و بارها خودشان خودی و غیر خودی را در مسائل گوناگون اِعمال کردند. بحث «خودی و غیر خودی» یک بحث اساسی است؛ نه خودیِ به معنای خویشاوند یا هم‌مسلک یا هم‌حزب یا همفکر در مسائل گروه؛ نه، خودی در اعتقاد به راه اسلام، در اعتقاد به نظر قرآن، در اعتقاد به ایمان اسلامی و حرکت عظیم جمهوری اسلامی که این همه برای آن هزینه شده. این مهم است؛ این راه صحیح از کج‌راهه و بیراهه بایستی جدا بشود، روشن بشود؛ در جهاد تبیین، این معنا مهم است.»(۱۴۰۰/۱۲/۱۹)

این نوع نگاه به «خودی» و «غیر خودی» مربوط به حساسیت است نسبت به اهداف انقلاب اسلامی، نه آن‌که بخواهند مثلاً عده‌ای را از یارانه محروم کنند. بحث در آن است که امورات کشور را نباید به دست هرکسی سپرد، بعضی از دولت‌ها با توجه به این تعریف، خودی نبودند مهمان‌های ناخوانده‌ای بودند که در راستای اهداف انقلاب به آن معنایی که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مدّ نظر داشتند، تلاش نکردند و بحمدالله هرچه انقلاب جلو آمد تکلیف خود را با غیر خودی‌ها بهتر روشن کرده و رهبر معظم انقلاب در صحبت خود همین نکته را مدّ نظر دارند و می‌فرمایند: «این راه صحیح از کج‌راهه و بیراهه بایستی جدا بشود، در جهاد تبیین این معنا مهم است». هر چند بالاخره غیر خودی‌ها شهروند هستند و تمام حقوقی که یک خودی دارد، را دارند ولی مسئولیتی که ما را به «پس‌فردای» خودمان می‌رساند کار آن‌ها نیست، زیرا آن‌ها حاضر به هزینه‌کردن خود نسبت به آن هدف بزرگ نیستند و از این جهت دولت آقای رئیسی همان‌طور که رهبر معظم انقلاب متذکر می‌شوند؛ نیامده تا منافعی برای گروه خود به‌دست آورد و در راستای اهداف اصیل انقلاب اگر اشتباهاتی هم بکند نتیجه نهایی کار به نفع مردم و انقلاب است.

در این رابطه به روایتی فکر کنید که چگونه حضرت امام صادق تأکید می‌کنند تا چه اندازه باید به خودی‌ها اعتماد کرد. راوي به آن حضرت عرض مي‌کند: «جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِي يَبْلُغُنِي عَنْهُ الشَّيْ‏ءُ الَّذِي أَكْرَهُ لَهُ، فَأَسْأَلُهُ‏ عَنْهُ فَيُنْكِرُ ذَلِكَ، وَ قَدْ أَخْبَرَنِي عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ، فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ! كَذِّبْ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ- فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَ قَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدِّقْهُ وَ كَذِّبْهُمْ، وَ لَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئاً تَشِينُهُ بِهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مُرُوَّتَهُ، فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ»[[9]](#footnote-9) قربانت گردم! از يكى از برادرانم خبر ارتکاب عمل بدي به من مي‌رسد، از خودش مى‏پرسم انكار مي‌كند، با اين‌كه افراد موثقى آن را به من خبر دادند. راوي مي‌گويد؛ حضرت به من فرمودند: اى محمد! گواهي گوش و چشمت را هم نسبت به برادرت دروغ شمار و اگر پنجاه عادل هم گواهى دهند و خودش بر خلاف آن‌ها گفت؛ او را باور دار و همه را تكذيب كن. و چيزى در باره او فاش مكن كه زشتش كنى و آبرويش را ببرى و از آنان باشى كه خداي عزّ و جلّ در باره‏شان فرموده: «هركه دوست دارد زشتى در باره مؤمنان فاش شود براي او در دنيا و آخرت عذابي دردناك است».‏

به رفقا عرض شد بعضی‌ها طوری دولت آقای رئیسی را نقد می‌کنند که نوعی گُل‌زدن به خود است. آری! دولت با بدنه‌ای که دارد مسلّم بدون اشکال نیست ولی در دل حضور تاریخی انقلاب اسلامی جایگاه حضور این دولت ر ا و عزمی که جهت تحقق اهداف اصلی انقلاب دارد، مدّ نظر قرار دهید.[[10]](#footnote-10)

**سؤال:** اگر ممکن است در راستای نظر به انسان جدید و جهان جدید، نظر خود را نسبت به آقای دکتر شریعتی برای ما روشن کنید.

**استاد:** در خاطرات خود عرض شد که بنده برای آقای دکتر شریعتی ارزش تاریخی قائل هستم. آن‌هایی که ایشان را نقد می‌کنند متوجه نقش تاریخی ایشان نشدند که چگونه جوانان آن زمان را به خودشان برگرداند و به گفته خود ایشان: «بازگشت به خویشتن» را سبب شد. دکتر شریعتی به ما بودنی داد که بهتر توانستیم حضرت امام خمینی را بفهمیم.

دکتر شریعتی از امام به عنوان (مرجع بزرگ [عصر](http://aminsearch.com/doc/21255966/%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1-%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D8%B9%D8%AA%DB%8C-%DA%86%D9%87-%D8%AF%DB%8C%D8%AF%DA%AF%D8%A7%D9%87%DB%8C-%D9%86%D8%B3%D8%A8%D8%AA-%D8%A8%D9%87-%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85-%D8%AE%D9%85%DB%8C%D9%86%DB%8C%28%D8%B1%D9%87%29-%D8%AF%D8%A7%D8%B4%D8%AA-%D9%85%D8%B1%D8%AC%D8%B9-%D8%AA%D9%82%D9%84%DB%8C%D8%AF-%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1-%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D8%B9%D8%AA%DB%8C-%DA%A9%D9%87-%D8%A8%D9%88%D8%AF-) ما) یاد می کند و در [کتاب](http://aminsearch.com/doc/21255966/%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1-%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D8%B9%D8%AA%DB%8C-%DA%86%D9%87-%D8%AF%DB%8C%D8%AF%DA%AF%D8%A7%D9%87%DB%8C-%D9%86%D8%B3%D8%A8%D8%AA-%D8%A8%D9%87-%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85-%D8%AE%D9%85%DB%8C%D9%86%DB%8C%28%D8%B1%D9%87%29-%D8%AF%D8%A7%D8%B4%D8%AA-%D9%85%D8%B1%D8%AC%D8%B9-%D8%AA%D9%82%D9%84%DB%8C%D8%AF-%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1-%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D8%B9%D8%AA%DB%8C-%DA%A9%D9%87-%D8%A8%D9%88%D8%AF-) «خودسازی انقلابی» درباره‌ امام این‌چنین می‌نویسد: «... ظهور روح‌های انقلابی و شخصیت‌های پارسا، آگاه و دلیری که به خاطر وفادار ماندن به ارزش‌های انسانی و پاسداری از حرمت و عزت اسلام و مسلمین، گاه به گاه در برابر استبداد، فساد و توطئه‌های استعمار قیام می‌کرده‌اند، از این گونه است قیام‌هایی که از زمان میرزای شیرازی و تاکنون با آیت‌الله خمینی، شاهد آن بوده‌ایم.»(دکتر علی شریعتی،مجموعه آثار،ش۲۷،ص ۲۴۴ و ۲۴۵)

آقای دعایی می‌گویند: یک روز امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به من فرمودند:

«من به سه دلیل از فوت دکتر شریعتی متاسف هستم. یکی این که ای کاش ایشان با آن قدرت بیان و احاطه‌‌ای که بر کلام و نفوذی که در جمع شنوندگان داشت، توجه خود را صرفا به نسل دانشگاهی معطوف نمی‌کرد و همه‌ جامعه اعم از روحانی و بازاری را در نظر می‌‌داشت و سعی می‌‌کرد همه‌ اقشار از اندیشه‌ها و تفکراتش بهره‌‌مند شوند. تأسف دوم من این است که چرا عده‌ای با او در افتاده‌‌اند و ایشان را به خودشان و خودشان را با او مشغول کردند و نگذاشتند درست کار بکند و درست تبلیغ بکند. تأسف سوم من این است که ایشان زود از دنیا رفت و نتوانست بماند و ادامه بدهد و کار خودش را تصحیح بکند.»

شعری که مرحوم شریعتی برایامام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» گفته‌اند، این‌طور شروع می‌شود:

فریاد روزگار ماست، روح‌ الله، روزگار قحطیِ هر جنبش، هر کوشش. آری! در روزگار مرگ اصالت‌ها، بی‌‌تو دگر چه بگویم. چه را بسرایم ای مَطلع تمام سرودها. که البته آن شعر ادامه دارد.

زیباترین کاری که دکتر شریعتی با ما کرد همان شور و امیدی بود که در آن دنیای سرد و منجمد در جان ما نسبت به آینده شعله‌ور کرد، زیرا او با حضورش در فرانسه و ارتباطی که با اساتید دانشگاه سوربن داشت متوجه روح بشر جدید شده بود و مخاطبان خود را با چنین چشم‌اندازی انتخاب کرده بود و تأسف حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آن‌طور که آقای دعایی می‌گویند می‌تواند از همین جهت باشد که این چشم‌انداز برای حوزویان نیز مفید است، تا در رخدادهایی که با آن روبه‌رو می‌شوند با نظر به جایگاه تاریخی آن رخدادها آن ها را مدّ نظر قرار دهند و به آن‌ها فکر کنند.

**سؤال:** قبلاً در خاطرات خود که از نحوه حضور خود در نهضت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» صحبت می‌کردید بیشتر از غیرت دینی مردم می‌گفتید که چرا مرجع تقلید را زندانی کردند و از ظلم‌هایی که از طریق دربار به مردم می‌شد و شما در دوره دانشجویی که با مرحوم دکتر شریعتی آشنا شدید، در مسیر سرنگونی نظام شاهنشاهی و ایجاد نظام جمهوری اسلامی قرار گرفتید . ولی در این نشست صحبت از انسان جدید می‌کنید و این‌که مردم و به‌خصوص جوانان بنا داشتند انسان دیگری شوند و به حضور خود در جهان فکر می‌کردند و می‌فرمایید حضرت امام خمینی متوجه این امر بودند. آیا فکر می‌کنید معلّمان‌ شما که در رابطه با انقلاب با شما صحبت می‌کردند، آن روز آن‌ها متوجه چنین حضوری بودند؟

**استاد:** عنایت داشته باشید که در این جلسه با نگاه هرمنوتیکی به رخداد انقلاب اسلامی نظر شد و این‌که از نظر تاریخی در روح وروان مردم و امام چه چیزی می‌گذشت و این غیر از نقل وقایع است. در این نشست بحث در روح آن رخداد است. مردم متوجه بودند حضرت امام از درون خود راهی را پیش روی آن‌ها قرار داده‌اند که طلب درونی آن‌ها است، هرچند حالت اجمالی داشت. ما در دبیرستان و حتی در دانشگاه بیش از این نمی‌فهمیدیم که به هر دلیلی می خواستیم انقلابی باشیم، هم به جهت ظلمِ دربار و هم به جهت چیزی که نمی‌دانستیم آن چیز، چه چیزی است؟ بد نیست روی این نکته هم فکر شود که خدا اراده کرده بود آن نسل بی‌قرار باشند. مثلاً آقای احمد فضائلی -که خدا رحمتش کند- و یا یحیی صفوی یعنی همین آقا رحیم صفوی که مدتی مسئول سپاه بودند؛ می‌توانستند بروند تدریس کنند ولی به فلسطین رفتند. مرحوم دکتر شریعتی در دامن‌زدن به آن بیقراری بسیار مؤثر بود و حسّ انقلابی خوبی را در آن نسل ایجاد کرد. ما فقط متوجه شده بودیم باید در جهان جدیدی حاضر باشیم. فکر و ذکر اولیه همه این بود که شاه باید برود، بعد از انقلاب هم تا مدتی درگیر این بودیم که نهادهای انقلابی تشکیل بشود و ضد انقلاب کارها را به‌دست نگیرد و البته در این مسیر در نفی غیر، تندروی‌هایی هم شد. بین غیری که معاند بود و غیری که تنها می‌خواست انقلابی نباشد، بعضاً تفکیک نشد و همه با یک چوب رانده شدند و این تندروی‌ها به ما ضربه زد. بعضی‌ها فقط می‌خواستند انقلابی نباشند ولی حق شهروندی و حضور در ادارات را داشتند که در همه موارد رعایت این حقوق نشد، هرچند بالاخره باید کشور پوست می‌انداخت. تا این‌که تاریخ دفاع مقدس پیش آمد، آن هم با برکات خاص خود و جوانان را متوجه جهانی کرد که شهادت و عدم شهادت برایشان فرقی نمی‌کرد و بعد از مرحله دفاع مقدس، یک نگاه، نگاه آقای هاشمی رفسنجانی بود که نوعی شیفتگی نسبت به غرب در آن حاکم بود و عملاً کشور گرفتار نوعی لیبرال سرمایه‌داری شد و به وجودآمدن طبقات اشرافی که در حال حاضر انقلاب گرفتار آن است و متأسفانه روحیه عدالت‌طلبی انقلاب به حاشیه رفت و موجب ضربه سنگینی به انقلاب شد. نگاه دیگر، نگاه رهبر معظم انقلاب بود و تأکید ایشان بر مقابله با استکبار و احیای عدالت و بحمدالله انقلاب در حال حضور بیشتر در این مسیر است، بدون آن‌که با خرد غربی مقابله و یا آن را به کلّی نفی کند.

به نظر بنده نقد روح غربی و یا مدرنیته که امثال دکتر رضا داوری اردکانی مطرح کردند، بسیار مهم بود و مهم است، نقدی بود از جنس نقدهایی که هایدگر به غرب‌زدگی دارد و بنده همیشه گفته‌ام هایدگرِ ایران آقای دکتر داوری است و ما با ارتباط با آثار آقای دکتر داوری چیز دیگری شدیم، غیر از آن نوع شخصیتی که رفقای انقلابی گذشته ما در آن ماندند و اساساً عده قلیلی از انقلابیون با آقای دکتر داوری رابطه علمی پیدا کردند، آن‌طور که امثال شهید آوینی با دکتر داوری رابطه برقرار کردند که در عین انقلابی‌بودن، متوجه اندیشه اندیشمندانی شویم که در غرب حاضرند و به همین جهت امثال ما که متفکران جهان غرب را هم مدّ نظر داریم، انقلاب اسلامی را با نگاه و قرائتی خاص مدّ نظر داریم و برای آن انقلاب یک حقیقت تاریخی قائل هستیم، بالاتر از یک حرکت سیاسی.

در نشستی که آقای دکتر رضا داوری در تاریخ پنجشنبه ۲۶ مرداد سال 1396در خانه مشروطه اصفهان داشتند، از ایشان ‌پرسیدند: «آیا انقلاب اسلامی راهی را برای ما باز کرده است؟ و آیا امکانات تازه‌ای به روی ایران گشوده است؟» ایشان در جواب می‌فرمایند:

«چرا در بدیهیات شک می‌کنید؟ مگر می‌توان گفت که حرکت امام خمینی یک گشایش در تاریخ ما نبوده؟ انقلابی رخ داده و عهدِ دینی تجدید شده است، مهم آن است که ما چطور می‌خواهیم رونده‌ این راه باشیم. اکنون باید گشایش را فهمید و البته به آن دل‌خوش نشد، باید به امکانات و چگونگی این راه دقت کرد. ما قدم به قدم باید آن را بگشاییم.»

آقای دکتر داوری در کتاب «اخلاق در زندگی کنونی» که از آخرین کتاب‌های ایشان است، در صفحه 339 می‌فرمایند: «در این‌که دین اسلام و رهبری دینی - و نه هیچ نیروی دیگری- می‌توانست چنین نهضتی را به‌وجود آورد و راه ببرد، به دشواری می‌توان تردید کرد. پس در این‌که انقلاب صفت اسلامی داشت و دارد تردید نباید کرد.» و در صفحه 340 همان کتاب می‌فرمایند: «کار بزرگ، یعنی سرنگون کردن نظام سلطنتی، صورت گرفته بود. کار بزرگ دیگر هم، اسلامی کردن کشور بود که با توجه به مسلمان بودن مردم و حرمتی که روحانیت داشت، مشکل نمی‌نمود.» در مورد انقلاب اسلامی می‌گویند: «انقلاب را دنباله تاریخ توسعه‌نیافتگی نمی‌دانستم. انقلاب حادثه‌ای پیش‌بینی نشده بود... احساسم این بود که دری در تاریخ در حال گشودن است ... اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که انقلاب ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.» در ادامه می‌گویند: «انقلاب اسلامی حادثه بزرگی است و من همواره در سایه تفکر متفکران بزرگ به این حادثه و تجربه عظیم تاریخی اندیشیده‌ام» و در ادامه می‌گویند: «البته معتقدم که انقلاب باید بتواند در اساس جهان کنونی رخنه کند و اساس دیگری بگذارد.» و در همین رابطه است که می‌فرمایند: «در هر صورت با نادیده‌گرفتن تجدد، هیچ انقلابی صورت نمی‌گیرد. انقلاب بازگشت به گذشته و تجدید رسوم آن نیست. در انقلاب باید از غرب و از میان آن (و نه از کنارش) گذشت. غرب نمی‌گذارد هیچ قدرتی آسوده از کنارش بگذرد. من همچنان به انقلاب وفادارم به شرط این‌که آن را محدود به رعایت بعضی رسوم و ترک بعضی دیگر نکنیم و سودای حل همه‌ مسائل را از طریق إعمال قدرت سیاسی نداشته باشیم.» و با توجه به این امر است که می‌فرمایند: «بنده اکنون هم از انقلاب دفاع می‌کنم و همچنان به غرب و تجدد با نظر انتقادی می‌نگرم.»

 آیا با توجه به سخنان چنین متفکری می‌توان به معنای «جهان بین دو جهان» فکر کرد، به‌خصوص آن‌جا که می‌فرماید: «انقلاب اسلامیِ ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.» امری که بنده عنوان آن را حضور بشر آخرالزمانی گذاشته‌ام.

آقای دکتر داوری به مخاطبان خود می‌آموزد در این تاریخ چگونه بیندیشند، حال چه موضوع مورد اندیشیدن غرب باشد و چه انقلاب اسلامی و حرف خود ایشان این است که هنوز هم به انقلاب به چشم امید و انتظار می‌نگرند. به نظر بنده ما باید در بستر انقلاب اسلامی به آینده‌ای بسیار درخشان بیندیشیم و این به شرطی است که جهان جدید و بشر جدید را درست بشناسیم و دغدغه‌های امثال هگل و هایدگر را درک کنیم. این‌ها به خوبی متوجه شده‌اند انسانی متولد شده است که می‌تواند از ضعف‌های پیش‌آمده در غرب و انسان غرب‌زده عبور کند و در این رابطه می‌توان انقلاب اسلامی را راهی جهت این امور دانست، به امید آن‌که ‌افراد مذهبی ما به بشر دیگری فکر کنند که گشوده‌تر و بزرگ‌تر از بشر دیروز است. شواهد زیادی را می‌یابید حاکی از آن که رهبر معظم انقلاب در همین راستا جامعه را جلو می‌برند و در همین رابطه می‌فرمایند:

«خودتان را مجهز کنید. مسلح به سلاح معرفت و استدلال کنید، بعد به این کانون‌های فرهنگی- هنری بروید و پذیرای جوان‌ها باشید. با روی خوش هم پذیرا باشید؛ با سماحت، با مدارا. فرمود: [«و سنّة مِن نبیّه»](https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?tid=1308#26991)، که ظاهراً عبارت است از [«مداراة النّاس»](https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?tid=1308#26991)؛ مدارا کنید.[[11]](#footnote-11) ممکن است ظاهر زننده‌ای داشته باشد؛ داشته باشد. بعضی از همین‌هائی که در استقبالِ امروز بودند و شما - هم جناب آقای مهمان‌نواز، هم بقیه‌ آقایان - الآن در این تریبون از آن‌ها تعریف کردید، خانم‌هائی بودند که در عرف معمولی به آن‌ها می‌گویند «خانم بدحجاب»؛ اشک هم از چشمش دارد می‌ریزد. حالا چه کار کنیم؟ ردش کنید؟ مصلحت است؟ حق است؟ نه، دل، متعلّق به این جبهه است؛ جان، دلباخته‌ به این اهداف و آرمان‌هاست. او یک نقصی دارد. مگر من نقص ندارم؟ نقص او ظاهر است، نقص‌های این حقیر باطن است؛ نمی‌بینند. «گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم / آیا تو چنان که می‌نمائی هستی؟».  ما هم یک نقص داریم، او هم یک نقص دارد. با این نگاه و با این روحیه برخورد کنید. البته انسان نهی از منکر هم می‌کند؛ نهی از منکر با زبان خوش، نه با ایجاد نفرت. بنابراین با قشر دانشجو ارتباط پیدا کنید.»(بیانات در دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی۱۳۹۱/۰۷/۱۹)

بسیاری از جوانانی که ظاهر چندان مذهبی هم ندارند در این شرایط تاریخی از آنِ ما هستند در حالی‌که چهل سال پیش از آنِ ما نبودند و روح آن‌ها تحت تأثیر فرهنگ سکولار غرب بود ولی امروز قلب آن‌‌ها ایمانی است هر چند ظاهرشان هنوز غربی است.[[12]](#footnote-12)

**سؤال:** آیا واقعاً روحیه‌ای که بنا گذاشت در مقابل نظام شاهنشاهی انقلاب کند از مسجد شروع شد؟ خانم اشرف‌السادات منتظری در کتاب «تنها گریه کن» می‌گویند وقتی مسجد می‌رفتم متوجه شدم گویا خبرهایی هست و می فرمایند حرکت خودشان را از مسجد شروع می‌کنند و در انقلاب وارد می‌شوند، آیا این‌طور نیست که اگر انقلاب در همه‌جا همه مردم را فرا گرفت ولی بالاخره از مسجد شروع شد؟

**استاد:** همین‌طور است، حقیقتاً مبنای نسبتی که مردم با نگاه امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به نظام شاهنشاهی و به جهان پیدا کردند و آن‌ها را در بر گرفت از مسجد شروع شد و به کمک روحانیون انقلابی و روشنفکران بعداً تا حدّی به انقلاب پیوستند. بنده با خواندن کتاب «تنها گریه کن» که خانم اشرف‌السادات منتظری خاطرات خود را در رابطه با حضورشان در انقلاب می‌گویند، متوجه شدم چقدر به ایشان نزدیک هستیم و بعد دیدم با ایشان هم‌سنّ هستم. به رفقا عرض شد اگر می‌خواهید سه مرحله از انقلاب را حسّ کنید با کتاب «تنها گریه کن» مأنوس شوید. نسلی که با خانم اشرف‌السادات منتظری هم‌عصر بودند متوجه شدند مرد سالک شجاعی به میدان آمده است و درست دست روی دردهایی گذاشته که مردم ایران گرفتار آن بودند و از این جهت اگر هم منشأ و محل انقلاب علاوه بر مسجد از دانشگاه و بازار بود ولی افق انقلاب اسلامی، آرمان های دینی بود. اشتباه بعضی از روشنفکران این‌جا است که ادعا می‌کنند روحانیون بعداً به انقلاب پیوستند. هرگز چنین نبود، اتفاقاً خودشان بعداً به انقلاب پیوستند از آن جهت که باور نداشتند با روحیه دینی می توان انقلاب کرد. روحانیونْ به‌خصوص طلاب جوان و بسیاری از فضلای حوزه از همان ابتدا حضرت امام را همراهی کردند. آن‌هایی که آمدند خوب آمدند و زندان‌ها و تبعیدها را هم به جان خریدند، زیرا متوجه شدند سعادت آن‌ها در آن همراهی است. البته بعضی از روحانیون هم نسبت به آن نهضت بی‌تفاوت بودند. حضور دکتر شریعنی با همان روحیه دینی موجب نوعی جهش شد و جوانان دانشگاهی را به یک خیزش کشاند. به گفته آقای دکتر حداد عادل، دکتر شریعتی بابی را گشود که همه توانستند در کلمات دکتر شریعتی خود را نشان بدهند، همان خودی که می‌خواستند ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خود را دنبال کنند. بازار به خوبی برای یاری رساندن به حضرت امام در صحنه بود و بازاریانِ آن روز نسبت به انقلاب کاملاً متفکرانه وارد شدند و برای حفظ دین احساس مسئولیت می‌کردند و متوجه بودند هدف نهضت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برای حفظ دین و حفظ کشور است. فکر می‌کنم نسل شما این تجربه را ندارد که بازارِ آن روز چه اندازه متفکرانه و مسئولانه در صحنه بود و چگونه با تعطیل‌کردن بازار اعتراض های خود را، چه در سال‌های 42 و چه در سال‌های 56 و 57 اعلان می‌کردند. البته جهان مدرن تقریباً آن بازارِ سنتی را تغییر داد ولی به هر حال این دروغ است که گفته می‌شود غیر دینداران هم در ایجاد این انقلاب نقش داشتند. حتی قبل از انقلاب ما مفصل با کمونیست‌ها بحث داشتیم آن‌ها معتقد بودند هرگز دین توان انقلاب‌کردن ندارد و حرکت حضرت امام را حرکتی ارتجاعی و بازگشت به عقب می‌دانستند، زیرا دین را افیون توده‌ها می‌پنداشتند که موجب سرگرمی و غفلت مردم می‌شود.

هرچه بود حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با شناخت زمانه و درک روحیه اصیل مردم، به افقی نظر داشتند که باید به آن نظر می‌شد و انقلاب اسلامی در اساس خود نظر به آن افق است و از این جهت باید با روحیه سلوکی وارد انقلاب شد و به آن افق و آینده‌ای نظر انداخت که از جنس همان انتظاری است که تشیّع در فرهنگ مهدویت مدّ نظر دارد و معتقد است: «اِنتِظارُ الفَرَجِ مِنَ الفَرَج» یعنی این‌که با آن انتظار هم‌اکنون خود را در آن آینده قدسی حاضر می‌یابید، در نتیجه در اکنونِ خود به صورتی سرزنده و متعالی حاضر هستید و در این تاریخ نیز حاضر در جبهه‌ای می‌شوید تحت عنوان «جبهه مقاومت» که جبهه اتحاد و اتصال با انسانیتی است که به عزّت انسانی می‌اندیشد و در این رابطه امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند:

 «آري! شعارِ نه شرقي و نه غربيِ ما شعار اصولي انقلاب اسلامي در جهان گرسنگان و مستضعفين بوده. و در يك كلام بايد مصلحت پابرهنه‌ها و گودنشين‌ها و مستضعفين بر مصلحت قاعدين در منازل و مناسك[[13]](#footnote-13) و متمكنين و مرفهين گريزان از جبهه و جهاد و تقوي و نظام اسلامي، مقدم باشد و نسل به نسل و سينه به سينه شرافت و اعتبار پيشتازان اين نهضت مقدس و جنگ فقر و غنــا محفــوظ بمــاند و بايد سعي شود تا از راه رسيده‌ها و دين به دنيافروشان، چهره كفر زدايي و فقر ستيزي روشن انقلاب ما را خدشه دار نكنند و لكه ننگ دفاع از مرفهين بي‌خبر از خدا را بر دامن مسئولين نچسبانند و آن‌هايي كه در خانــه‌هاي مجلل، راحت و بي‌درد آرميده‌اند و فارغ از همه رنج‌ها و مصيبت‌هاي جان‌فرساي ستون محكم انقلاب و پابرهنه‌هاي محروم حتي از دور هم دستي برآتش نگرفته‌اند، نبايد به مسئوليت‌هاي كليدي تكيه كنند كه اگر به آن‌جا راه پيدا كنند چه بسا انقلاب را يك شبه بفروشند. يك موي سر اين كوخ نشينان و شهيد دادگان به همه كاخ و كاخ‌نشينان جهان شرف و برتري دارد.(صحیفه امام، ج 2، ص334)

و یا در دوم فروردین سال 68 در آخرین پیام خود فرمودند:

 مسئولان ما بايد بدانند انقلاب ما محدود به ايران نيست، انقلاب ايران نقطه شروع انقلاب بزرگ حضرت حجت«عجل الله تعالی فرجه» است.»

حال با توجه به آنچه عرض شد به نظر می آید چند نکته را به قرار زیر می توان مدّ نظر قرار داد و به آن نکات اندیشید:

1- انقلاب اسلامی در اساس حاصل یافتِ حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است از «وجود». «وجود» در هر تاریخی به حکم «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْن‏»(الرّحمن/29)، متفکر و سالک زمانه را به سوی خود می‌خواند و در گوش او نجوایی می‌کند و خود را به او می‌نماید یا آن‌گاه آن سالک و متفکر یافت خود را به ما عرضه می‌کند و ما را به آن دعوت می‌نماید.

2- با توجه به این که در نگاه حکمت صدرایی بین سیمای باطنی نفس و سیمای پنهانی جهان سنخیتی وجود دارد و انسان در این جهان مثل این است که با جلوه‌‌ای از سرّ نامتناهی خود رو‌به‌روست که متقابلاً او و جهان را در یکدیگر انعکاس می‌دهد، وقتی در تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی حاضر شویم در واقع از یک طرف در نزد سیمای باطنی خود و از طرف دیگر در سیمای پنهان جهان حاضر شده ایم.

3- حتماً ملاحظه کرده اید که علم از لوازم «وجود» است و نه مقدم بر آن، و در نتیجه «وجود ما در جهان» بر علم ما به جهان تقدّم دارد و این بدان معناست که ما عالم را از طریق نحوه‌ وجود خود، و نه برعکس، می‌شناسیم.

4- حقیقت با ظهوری که در تاریخ دارد، در کشاکش میان انکشاف و احتجاب یا نامستوری و مستوری تحقق پیدا می‌کند و ما در هر مرحله از انقلاب با جلوه ای از حقیقت روبرو می شویم که پس از ظهور به حجاب می رود تا در مرحله ای دیگر از تاریخ انقلاب، با جلوه ای دیگر ظاهر شود.

5- تاریخ در تمام ابعادش و به حکم «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْن‏» همواره با شدن و صیروریت و فعلیت و حرکت همراه است، از طرف دیگر مفهوم «شدن» با مفهوم «افق» تلازم دارد، یعنی اگر شدنی نباشد، افقی هم نیست و اگر افقی نباشد شدنی هم نیست. هر تاریخی تا آنجا «می‌شود» که «افق»ش قبلاً دیده شده است. افق، دورنمایی است که به صورت بالقوه در هر تاریخی وجود دارد. و در این رابطه جامعه‌ای که افقی بالاتر از زندگی مادی نمی‌بیند، هرگز به بالاتر از آن نمی‌رسد. در حالی که جامعه در تاریخ توحیدی که همراه است با تجلیات مداوم انوار الهی همواره در افق حضور خود به آینده ای بعد از آینده ای نظر دارد که موجب بسط آن جامعه و انسان های حاضر در آن جامعه و آن تاریخ خواهد شد.

6- با ظهور بشر جدید و تفکر جدیدی که پدید آمده، امکان‌ها و توانایی‌هایی که در افق تاریخ اروپا ظاهر شد که بشر قرون وسطی آن امکان‌ها و توانایی‌ها را ندیده بود و نداشت. تاریخ غربی با این توانایی‌ها که با اصول تازه و وجود بشر جدید مناسبت داشت، ساخته شد و حضرت امام خمینی با درک بشر جدید و تفکر جدید به این فکر افتادند که ایران و مکتب تشیّع چگونه می تواند در این جهان حاضر شود و به جهان جدیدی فکر کردند که ایران امروز و فردای ما را شکل می دهد و در افق جان خود به سوی حضرت محبوب باشیم و در اکنون خود با او زندگی کنیم. این به جهت آن بود که حضرت امام افق آن تاریخ را درک کردند و فهمیدند چه نسبتی در راستای تعامل و تقابل با آن تاریخ باید داشته باشند.

7- فقه و فقاهت در نگاه حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» پیش از آنکه در قالب احکام و قضایا تفصیل یابد، به جهت توجه به حکمت متعالیه صدرالمتألهین دریافتی از حقیقت وجود بود و نسبتی که باید با آن پیدا کرد و در واقع با نظر به این دریافت از «وجود»، وجود است که در دل انقلاب اسامی به تفصیل می‌رسد و ما با جهانی گشوده تر از جهان مدرن در جهان حاضر می شویم.

8- این یک امر مسلم و تجربه شده است که هر تاریخی در آغاز ظهور، امکان هایی را مشخص و معین می کند و افق هایی را می گشاید که آن امکان ها به تدریج مشخص می شوند و امیدواری به آینده که رهبر معظم انقلاب«حفظه الله» مدّ نظر دارند از همین نوع است.[[14]](#footnote-14) آری! این یک قاعده است که هر تاریخی نسبتی با حقیقت و افق وجود دارد و سالک و متفکری که به عمق آن نفوذ کند، می‌تواند راهگشا و آغازگر باشد. و اساساً تأسیس در تاریخ، زمانی اتفاق می‌افتد که متفکر و سالک، افقِ آن تاریخ را دیده باشد و به تعامل با آن بپردازد.

والسلام

1. - رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» در نشستی که با معلّمان داشتند در رابطه با ضرورت آگاهی نسل جوان نسبت به آنچه حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» انجام دادند؛ می‌فرمایند: «قضایای انقلاب را چه تعدادی از این بچّه‌های امروز، نسل سوّم و چهارم، درست می‌دانند؟ از امام بزرگوار، به‌جز اسم و به‌جز بعضی از همین تعبیرات ستایش‌آمیز، چقدر اطّلاع دارند؟ ... با آرمان‌های انقلاب چقدر آشنا هستند؟ خب این انقلابی که توانست این طوفان عظیم را برپا کند، این اقیانوس را به حرکت دربیاورد، شوخی نیست؛ [اینکه] یک حرکت انقلابی بتواند یک کشوری را در تمام اجزائش به حرکت دربیاورد ... این یعنی تلاطم یک اقیانوس.چه چیزی بود که توانست اینها را این جور حرکت بدهد؟ امام چه کار کرد؟ امام چه می‌گفت؟ حرف امام چه بود؟»(21/2/1401) [↑](#footnote-ref-1)
2. - خداوند در سوره شوري آيه 9 مي‌‌فرمايد: «فَاللهُ هُوَ الْوَليُّ» يعني فقط خدا « وليّ» است و لذا فقط حكم خدا بايد در امور انسان - اعم از شخصي و اجتماعي- حاكم باشد . براي حاكميت حكم خدا بر انسانِ مختار ، نبي و امام نياز است ، پس نبي و امام آينه نمايش حكم خدايند و هيچ چيزي از خود ندارند، به همين جهت هم در رابطه با پيامبر«صلّي‌الله‌عليه‌وآله» مي‌گوييم: «عَبْدُهُ وَ رَسُولُه» او بنده خدا و رسول اوست، يعني بندگي او را ابتدا مي‌آوريم. در زمان غيبت امام زمان«عجل‌‌‌الله‌تعالي‌فرجه» براي اين‌كه رابطه انسان و جامعه با آسمانِ معنا قطع نشود و حكم خدا در امور انسان‌ها - اعم از شخصي و اجتماعي- جاري و حاكم باشد ، ضرورت دارد يك كارشناسِ كشف حكم خدا از طريق كتاب و سنت، در صحنه باشد تا اين نياز برآورده شود و به اين فرهنگ اصطلاحاً «ولايت فقيه» مي‌گويند. خدايي كه براساس حكمت بالغه‌‌اش هيچ نيازي را بي‌جواب نمي‌‌‌گذارد و براي ما پيامبر و امام می‌پروراند، چون در زمان غيبت نياز به يك فقيه اَعْلَم و شجاع و متقي داريم، اين چنين فقيهي را هم مي‌پروراند، و وظيفه مردم است تا از طريق خبرگانِ فقيه‌شناس او را كشف نمايند، و اگر جامعه گرفتار معصيت و فساد نباشند خداوند خبرگان را نسبت به كشف فقيهِ پروريده شده راهنمايي مي‌كند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - یکی از راههایی که می توان متوجه روح جهان جدید شد مطالعه رمان هایی است که توسط اندیشمندان آن دیار نوشته شده و رهبر معظم انقلاب به گفته خودشان جهت این امر رمان های زیادی خوانده اند که به عنوان نمونه نظر شما را در رابطه با رمان «بینوایان» از ویکتورهوگو و کتاب «لذَات فلسفه» از ویل دورانت جلب می کنم. ایشان می فرمایند: «به نظر من بینوایان ویکتور هوگو برترین رمانی است که در طول تاریخ نوشته شده است. من همه‌ رمان‌های طول تاریخ را نخوانده‌ام، شکی در این نیست، اما من مقدار زیادی رمان خوانده‌ام که مربوط به حوادث قرن‌های گوناگون هم هست. بعضی رمان‌های خیلی قدیمی را هم خوانده‌ام. مثلاً فرض کنید کمدی الهی را خوانده‌ام. امیرارسلان هم خوانده‌ام. الف لیله و هزار و یک شب را هم خوانده‌ام. وقتی نگاه می‌کنم به این رمانی که ویکتور هوگو نوشته، می‌بینم این چیزی است که اصلاً امکان ندارد هیچکس بتواند بهتر از این بنویسد یا نوشته باشد و معروف نباشد و مثل منی که در عالم رمان بوده‌ام، این را ندیده باشم یا اسمش را نشنیده باشم … من می‌گویم بینوایان یک معجزه است در عالم رمان‌نویسی، در عالم کتاب‌نویسی. واقعاً یک معجزه است … زمانی که جوان‌ها زیاد دور و بر من می‌آمدند قبل از انقلاب، بارها این را گفته‌ام که بروید یک دور حتماً بینوایان را بخوانید. این بینوایان کتاب جامعه‌شناسی است، کتاب تاریخی است، کتاب انتقادی است، کتاب الهی است، کتاب محبت و عاطفه و عشق است. یا در رابطه با کتاب «لذات فلسفه» ویل دورانت می فرمایند: «حتی در مطالب جدی هم می شود از کارهای هنری و ذوقی استفاده کرد. من یکی از مثال‌های خوبی که در این زمینه در نظر دارم، کتاب «لذات فلسفه»ی ویل دورانت است که مرحوم دکتر زریاب آن را بسیار عالی ترجمه کرده است. و در دیدار وزیر و مدیران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال 71 درباره رمان «جنگ و صلح» اثر لئو تولستوی فرمودند: «وقتی «جنگ و صلح» را می خوانید، یا داستان های امیل زولا را می خوانید، می توانید وضعیت جامعه روس یا فرانسه یا انگلیس یا جاهایی دیگری را، از این داستان ها به دست بیاورید. یعنی انسان می تواند چیزهایی را که در تاریخ نیست، در این کتاب ها پیدا کند.» [↑](#footnote-ref-3)
4. - https://lobolmizan.ir/special-post/969 [↑](#footnote-ref-4)
5. ـ مقام معظّم رهبري در تاريخ 1/3/1378 [↑](#footnote-ref-5)
6. - به کتاب «هستی و زمان» از مارتین هیدگر رجوع شود. [↑](#footnote-ref-6)
7. - رهبر معظم انقلاب در تقریظ خود به کتاب «سرباز کوچک امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می نویسند:

بسمه تعالی: سرگذشت این نوجوان شجاع و باهوش و صبور در اردوگاه‌های اسارت، یکی از شگفتی‌های دفاع مقدّس است؛ ماجراهای پسربچّه‌ سیزده ؛ چهارده ساله‌ای که نخست میدان جنگ و سپس میدان مقاومت در برابر مأموران درنده‌خوی بعثی را با رفتار و روحیه‌ای اعجاب‌‌‌انگیز، آزموده و از هر دو سربلند بیرون آمده است. دلْ بر مظلومیّت او میسوزد ولی از قدرت و تحمّل و صبر او پرمیکشد؛ این نیز بخشی از معجزه‌ی بزرگ انقلاب اسلامی است. در این کتاب، نشانه‌های خباثت و لئامتِ مأموران بعثی آشکارتر از کتابهای مشابهی است که خوانده‌ام. به‌هرحال این یک سند باارزش از دفاع مقدّس و انقلاب است؛ باید قدر دانسته شود. [↑](#footnote-ref-7)
8. - [سوره اخلاص و حضور در تاریخ آخرالزمانی ما](https://lobolmizan.ir/sound/962?mark=سوره%20اخلاص). https://lobolmizan.ir/search?search=%D8%B3%D9%88%D8%B1%D9%87%20%D8%A7%D8%AE%D9%84%D8%A7%D8%B5&tab=sounds [↑](#footnote-ref-8)
9. - بحار الأنوار، ج‏72 ، ص 255. [↑](#footnote-ref-9)
10. - رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» فرمودند: دولت کارهای اقتصادی مهمی در پیش دارد، همه کمک کنند تا به نتیجه دست یابد.(19/2/1401) [↑](#footnote-ref-10)
11. - حارث بن دلهاث گويد: امام رضا«عليه السّلام» فرمودند: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَالسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ كِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى‏ غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى‏ مِنْ رَسُولٍ‏ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهُ ص بِمُدَارَاةِ النَّاسِ فَقَالَ‏ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ‏ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِی الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ‏ وَ الصَّابِرِينَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ.» مؤمن، مؤمن نيست مگر اينكه سه خصلت در او باشد، سنّتى از پروردگارش، سنّتى از پيامبرش و سنّتى از مولايش. سنّت پروردگارش، حفظ اسرار خويش است، خداوند مى‏فرمايد: «عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى‏ غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى‏ مِنْ رَسُولٍ‏»، خداوند عالم به غيب است و هيچ كس را بر غيب خود مطّلع نمى‏سازد مگر كسيرا كه بپسندد و از وى راضى باشد، كه همان پيامبران هستند) و امّا سنّت پيامبر مدارا كردن با مردم است، خداوند پيامبرش را به‏ مدارا كردن با مردم امر مى‏كند و مى‏فرمايد: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ‏» (از مردم بيش از توانشان توقّع نداشته باش و- با مردم با تسامح رفتار كن و امر بمعروف كن و از سفهاء و نادانان درگذر و اعراض كن) و امّا سنّت از مولايش صبر در سختى‏ها و مشكلات است، خداوند مى‏فرمايد: «وَ الصَّابِرِينَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ» (در سختى و مشكلات صبر مى‏كنند). (عيون أخبار الرضا عليه السلام، شیخ صدوق، ج ‏۱، ص ۲۵۶) [↑](#footnote-ref-11)
12. - در این رابطه به آیه 5 سوره مائده نظر کنید که چگونه متذکر می شود در سال 11 هجری مسلمانان می‌توانند با زنان اهل کتاب ازدواج کنند زیرا فرهنگ اسلام توانسته است پس از آن مدت، فرهنگ خود را بنمایاند و سایر ادیان را تحت تأثیر خود قرار دهد. لذا می فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ طَعامُ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ وَ لا مُتَّخِذي أَخْدانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإيمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ». [↑](#footnote-ref-12)
13. - نشسته‌گان در منازل و مشغول عبادات شخصي شدن و مبارزه را رها كرده‌اند [↑](#footnote-ref-13)
14. - رهبر معظم انقلاب در دیدار با دانشجویان در توصیه های خود فرمودند: «اوّلین توصیه‌ من به شما دانشجوها پرهیز از انفعال و ناامیدی است؛ مواظب باشید؛ یعنی مواظب خودتان باشید، مواظب دلتان باشید، مواظب باشید دچار انفعال نشوید، دچار ناامیدی نشوید. شما باید کانون تزریق امید به بخش های دیگر باشید. بله، نابسامانی‌هایی در بخش های مختلف وجود دارد امّا این نابسامانی‌ها غیر قابل رفع است؟ ابداً؛ اینها قابل رفع است. مدیران خوبی هستند، وجود دارند، ان‌شاءالله می توانند، می کنند، کما این که تا حالا خیلی از کارها انجام گرفته».(6/2/1401) [↑](#footnote-ref-14)